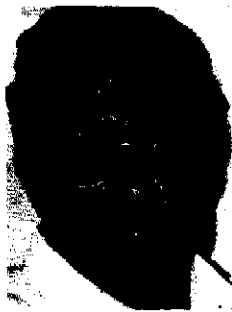




گنجینه‌یی از روزگاران کهن



فرنیغ دادگی:

بند هش

گزارش مهرداد بهار

۲۳۷ ص، نرم جلد، بُرش وزیری (۱۶/۵ × ۲۳)

انتشارات توس، تهران - ۱۳۶۹ (پخش ۱۳۷۰)

۲۰۰۰ ریال

پروژه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

فرهنگ ایران باستان، بویژه اسطوره‌ها و آموزه‌های دینی آن، با همه‌ی کوششهایی که تاریخ‌نگاران و دانشورانی چون طبری، مسعودی، بلعمی، حمزه‌ی اصفهانی، بیرونی و دیگران در شناخت آن ورزیدند و در دسترس بودن شاهنامه‌هایی به نثر و به نظم و برتر از همه شاهنامه‌ی فردوسی، در بیش از یک هزاره‌ی اخیر، همچون راز سر به مَهری برجا مانده بود. در درازنای این سده‌ها، مردم این سرزمین، بیشتر از راه خواندن یا شنیدن شاهنامه و پاره‌یی اشاره‌ها و گزارشهای آمده در کتابهای تاریخی و گوش سپردن به روایت‌های افسانگی‌ی نقلان^۱، از جنبه‌هایی از زندگی و فرهنگ نیاکان خود آگاه می‌شدند.

اما شاهنامه با همه‌ی ارزش فرهنگی‌اش، به تنهایی نمی‌توانست پاسخ‌گوی نیاز به شناخت فرهنگ دیرین ایرانی در همه‌ی حوزه‌ها و جنبه‌ها و بُعد‌های گوناگون آن باشد و کتابهای تاریخی

نیز، ازین دیدگاه، رهنمونهای چندان دقیقی نبودند و نمی توانستند جای پژوهش بی میانجی در خود دفترهای کهن و خاستگاهها را بگیرند. ازین رو، بیشتر مردم ایران درین سده‌ها، چنان از اسطوره‌های قومی و دینی و یادگارهای اندیشگی و فرهنگی ایرانیان باستان نا آگاه بودند که گویی این گنجینه، مرده‌ریگ نیاکان ایشان نبوده است.

دانشوران و ایران‌شناسان باختری و پاره‌یی از فرزندگان پارسی‌ی هند، از چند سده‌ی پیش، گامهای بلندی در راه شناخت فرهنگ کهن ما برداشتند و صدها کتاب و رساله و گفتار در این زمینه به زبانهای گوناگون نوشتند و بسیاری از سرودها و متن‌ها و دفترهای برجامانده از روزگاران باستانی را با ژرفکاوهای گسترده‌ی زبان‌شناختی بررسیدند و با پژوهشهای تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی ویراستند و نشر دادند^۱ و درهای بسته‌ی بسیاری را به روی ما گشودند تا بتوانیم گنجینه‌ی شایگان نیاکانمان را از میان غبار سده‌ها فراموشی بیرون کشیم و الماسهای درخشان را از لابلای توده‌های ذغال فراچنگ آوریم.

اما همه‌ی این کوششها و پژوهشها، هرچند بسیار ارزنده و بارآور بود و بدون پیشگامی‌ی آن دانشوران ما خود نمی توانستیم آغازگران خوبی درین زمینه باشیم، به تنهایی نمی توانست به دستاوردی فراگیر و بسنده برسد؛ چرا که بسیاری از نکته‌ها و باریک‌بینی‌ها در چنین پژوهشهای گسترده‌یی با دریافت فرهنگ قومی پیوند تنگاتنگ دارد و از دیدرس پژوهندگان بیگانه دور می ماند و آشکارست که تا خانه خدای خود به شناخت خانه کمر نبندد، خانه آنچنان که باید و شاید، شناخته نخواهد شد.

نخستین نسل پژوهندگان ایرانی‌ی فرهنگ ایران باستان، در دهه‌های نخست سده‌ی کنونی و در حال و هوای میهن‌دوستی و ایران‌خواهی‌ی پرشور پس از جنبش مشروطه، گام در راه نهادند و با گزارشها و پژوهشهای خویش و شناساندن برآیند کوششهای دانشوران باختری و پارسی‌ی ایرانیان و نیز پرورش شاگردان و پویندگان راه خود، زمینه را برای پی‌گیری‌ی کار و رسیدن به دستاوردهایی هر چه والاتر فراهم ساختند.

امروز در کتابخانه‌های ما گذشته از گزارش پژوهشهای دیگران، دهها جلد کتاب و صدها گفتار ایران‌شناختی به زبان فارسی نگاهداری می‌شود. با این همه، نمی توان به کوششهای تاکنون ورزیده، خرسند بود و کار پژوهش و شناخت را پایان یافته انگاشت. هنوز رازواره‌ها و ناشناخته‌های بسیاری درین گنج کهن هست که شناخت آنها فرهیختگی و دانشوری و کاردانی و همت بلند و عزم سترگ و از همه برتر، مهرورزی‌ی دلسوزانه به ایران را خواستارست.

این همه را می توان و باید در پهنه‌ی کوششهای نسلهای دوم و سوم ایران‌شناسان ایرانی جست و خوشبختانه، چنین جستاری بیهوده نیست و این نسلها، هم‌اکنون سرگرم کارهایی پربارند و با بهره‌گیری از آزمونهای پیشینیان و نگرشی ژرف‌تر و گسترده‌تر در دستاوردهای پژوهشی‌ی باختریان و پارسیان، دانش ایران‌شناسی را به پایگاهی بس والاتر فرامی‌برند.

اما باید گفت که هنوز متنهای بنیادی و ارزشمندی به زبانهای کهن برجا مانده که به زبان فارسی دری برگردانده نشده و پژوهشی فراگیر و رسا در آنها ورزیده نشده است و کتابخوانان ما جز آگاهیهای جسته گریخته‌یی که در پاره‌یی از کتابها درباره‌ی درونمایه‌ی آنها آمده، چیزی از آنها نمی‌دانند.^۳ متنهای تاکنون گزارده نیز به سبب کهنگی‌ی زبان و دشواری و پیچیدگی‌ی خط‌نگاری‌ی فارسی‌ی میانه (آن هم در دست‌نوشته‌های آشفته و فرسوده) و دور و نا آشنا بودن زمینه‌ی ذهنی و فرهنگی و خاستگاههای شکل‌گیری آنها، هنوز دشواریهای فراوان و چیستانهای ناگشوده و پهنه‌های سرگردانی بسیار دارند و برای رسیدن به روزگار ویراستگی‌ی واپسین یادمانهای فرهنگ ایران باستان، راه درازی در پیش پا داریم.^۴

با چنین پیشینه و در چنین زمینه‌یی ست که متن پهلوی «بندش»^۵ به گزارش «دکتر مهرداد بهار»، پس از بیش از دو دهه کار سخت کوشانه و پژوهش دانشورانه، به دست دوستانان فرهنگ ایرانی می‌رسد و یکی از جاهای تُهی را درین راستا پر می‌کند.

نویسنده (گردآورنده)‌ی کتاب «فرتیغ دادگی» ست که در سده‌ی سوم هجری، این کتاب را گویا از روی متنی کهن تر که در پایان روزگار ساسانیان نوشته شده بوده است، به نگارش درآورده باشد. اما استاد بهار با «تصنیف» بودن اصل این اثر همدستان نیست و می‌نویسد: «نویسنده آن فرنیغ، در واقع به تلفیق و تألیف آثاری گوناگون پرداخته است و از این تلفیق و تألیف، دایرةالمعارفکی فراهم آورده است، عمدهٔ متکی بر مطالب اوستایی و ترجمهٔ آنها به پهلوی.»^۶ از «بندش» دو گونه متن بلند و کوتاه در دست‌ست. متن بلند را به سبب آن که هر سه دست‌نوشته بازمانده‌ی آن در ایران نوشته شده است، «بندش ایرانی» و متن کوتاه را که تنها دست‌نوشته آن در نیمه‌ی سده‌ی چهاردهم میلادی در هندوستان نگاشته شده است، به همین دلیل، «بندش هندی» می‌نامند.^۷

از ۱۷۷۱ میلادی تاکنون ۱۶ گزارش از تمام یا گزیده‌هایی ازین متن، به زبانهای فرانسه، دانمارکی، آلمانی، انگلیسی، گجراتی و سوئدی منتشر شده است.^۸ در زبان فارسی نیز، گذشته از گزارش بخش کوتاه اخترشناختی‌ی آن در «گاه‌شماری» نوشته‌ی «س.ح. تقی‌زاده» و گفتاوردهایی از آن در گزارش «اوستا»‌ی «ا. پورداود» و پاره‌یی از نوشتارهای دیگر پژوهندگان، گزارش بخشهایی چند از آنرا در کتابهای «اساطیر ایران» و «پژوهشی در اساطیر ایران» از استاد «بهار» خواننده‌ایم که خود، گزارش کنونی را از دیدگاه پژوهشی و زبان‌شناختی، برتر از گزارشهای پیشین می‌شمارد.

«بندش» ۲۲ بخش دارد و به رَغم نامش، تنها به «آفرینش آعازین» نمی‌پردازد؛ بلکه بخش بزرگی از آن با درونمایه‌هایی چون فرجام‌شناسی^۹، چگونگی‌ی پایان جهان و پیشگویی‌ی رویدادهای آینده سروکار دارد. اما در نگاهی سرتاسری به کتاب، می‌توان از بخشهای عمده‌ی آن، چنین یاد کرد: ۱. هُرْمَزَد و اهریمن (آفرینش میثوی و اُستومندِ اهورایی در برابر پتیاره‌آفرینی^{۱۰}‌ی اهریمنی) ۲. زمین‌شناسی (جغرافیای ایران و جهان کهن) ۳. گیاه‌شناسی ۴. جانورشناسی ۵. قوم‌شناسی (شناخت تیره‌های آدمیان در سرزمینهای گوناگون جهان کهن، بر پایه‌ی آگاهیهای

ایرانیان از آنان) ۶. تاریخ (درب‌گیرنده‌ی آگاهی‌هایی از تاریخ ایران از آغاز تا اسلام)، چنین می‌نماید که این بخش از کتاب بیشتر بر «خوتای نامگ» روزگار ساسانی بنیاد نهاده شده باشد و کم و بیش، همان طرح شاهنامه‌ی فردوسی را دنبال می‌کند و به گفته‌ی گزارنده: «شاید این فصل، مهم‌ترین مدرک ما درباره‌ی محتوای خداینامه‌ی دوره‌ی ساسانی باشد که از تغییرات دوره‌ی اسلامی محفوظ مانده است.»^{۱۱} ۷. پیشگویها (که پس از آوردن روایت‌های خداینامه، از رویدادهای هزاره‌های واپسین درگاه شمارگیهان‌شناختی^{۱۲} ای ایرانیان و آمدن رهایی‌بخشان یا سوشیانت‌های سه‌گانه^{۱۳} و پایان جهان و فزش‌کرد^{۱۴} سخن می‌گوید). ۸. اخترشناسی و گاه‌شماری (که از دیدگاه تاریخ‌دانش اخترشناسی و باورهای ایرانیان درین راستا، درب‌گیرنده‌ی آگاهی‌های ارزنده‌ی است) ۹. دودمان‌شناسی (که خاندان‌های گوناگون شهریاران باستانی‌ی ایران و نیز دودمان موبدان را می‌شناساند).

گذشته ازین درونمایه‌های عمده، در سرتاسر «بندش» به نگرشها و برداشتها و گزارشهای گونه‌گونی برمی‌خوریم که هرچند فرعی می‌نماید، از دیدگاه شناخت همه‌ی جنبه‌های فرهنگی زندگی نیاکان ما ارزش ویژه‌ی دارد.



گزارش فارسی‌ی «دکتر بهار» - هرچند خود بنا بر فروتنی و آزرده‌سیرشتی، می‌گوید مدعی کار علمی نیستم^{۱۵} - از بیشترین دقت‌دانشی و باریک‌بینی و نکته‌سنجی‌ی پژوهشی برخوردارست و می‌توان گفت (و من به عنوان پژوهنده و رهرو راه ایران‌شناسی برین باورم) که وی «از ستیز با این صخره‌های رام‌نگشتنی»^{۱۶} پیروز برآمده و با سرافرازی بر «این ستیخ استوار و چکاد سرکش» ایستاده است.

برجای ماندن برخی «نامها و واژه‌های هنوز خوانده‌نشده» و «جمله‌هایی با ترجمه‌ی مشکوک» درین گزارش، چیزی نیست که «بهار» با پشتکار و بردباری و ژرف‌بینی‌ی دانشی‌ی ویژه‌ی خویش، از دست و پنجه نرم کردن با آن درماند و در ویرایش آینده‌ی کتاب، گونه‌های پذیرفتنی‌تری نیابد. کمبود خودخواسته‌ی یادداشتها و پی‌نوشت‌های کتاب و برتری دادن «بندش نازک‌اندام» بر «بندش تنومند» برای پرهیز از سوزنش خورده‌گیران و رعایت حال «علاقه‌مندان مستضعف» (!) نیز هرچند مایه تأسف خوانندگان پژوهنده و کنجکاو کتاب‌ست، در آینده جبران‌کردنی‌ست.

فروتنی‌ی «استاد مهرداد بهار» در هر حال ستودنی‌ست؛ اما من در کاری با پایه و مایه‌ی کار او، این اندازه پروای یاوه‌گویی‌ی ولنگاران کناره‌نشین را داشتن و بایسته‌های پژوهش را آگاهانه فروگذاشتن و از شرح و تفسیرهای بسنده‌کاستن را نمی‌پسندم و روا نمی‌دارم و آشکارا از خود او می‌پرسم که اگر به دستاویز عذرهایی که پیش کشیده است، ازین کار شانه خالی کند، چه کسی این بار امانت را بر دوش خواهد کشید؟ آن کس که بر بازآمدن دانسته‌های «بهار» در این کتاب خورده

بگیرد، کیست و خود چگونه پاسخ‌گوی نیاز دانشجویان و پژوهندگان خواهد بود؟ یادداشت «بهار» در سرآغاز بخش فهرست نامها درباره‌ی پاره‌یی از کمبودها و نارساییها و ناروشمندیها در سامان‌بخشی‌ی فهرست‌های کتاب از سرخستگی و دل‌آزدگی و عصب‌سوختگی است و دریافت آن برای هر کس که گذارش بدین دب‌اخانه افتاده باشد، چندان دشوار نیست. اما خواننده‌ی هم‌دل و همدرد با گزارنده‌ی دانشور «بندهش»، با وجود ناپسندگی‌ی فهرستها درین چاپ کتاب، آنرا کمبودی بنیادی نمی‌شمارد و فرارسیدن روزهای بهتر و پدید آمدن «دل و دماغ انجام دادن چنین کاری» را در ایران‌شناس دلسوز و فرهیخته و بی‌ادعایی چون «دکتر بهار» آرزو می‌کند و به خود نوید می‌دهد.

«بهار» در سخن گفتن از برخورد و درگیری‌ی درازمدت خویش با متن پهلوی‌ی «بندهش» و دشواریهای گوناگون آن، گذاری کوتاه دارد برگردش کار خود از آغاز تاکنون و در هنگام یاد کرد از یکی از پیچهای این راه دشوار، یعنی گردآوری و نشر «واژه‌نامه بندهش»^{۱۷}، آن کار را «نتیجه دوران کلنجار رفتن با بندهش و درنیافتن درست آن» می‌شمارد و می‌افزاید که: «باید با شرمساری بگویم که هیچ اعتقادی به صحت و ارزشمندی آن اثر ندارم».^{۱۸}

چنین‌ست نمونه‌ی والای فرهیختگی و روشمندی‌ی دانشی و انتقاد از خود و پیروی از اندرز گرانمایه‌ی فرزانه‌ی «توس» در شناخت بی‌پایانی‌ی دانش و گنجایش اندکی آدمی در دانش‌اندوزی^{۱۹}. برآستی چند تن را در میان ما می‌توان سراغ داشت که چنین ساده و آسان از کار گذشته‌ی خویش روی بگردانند و برتری را در پویایی‌ی همیشگی بدانند و نه در خزیدن به درون پیلای دانش پنداشته‌ی خود؟

«بهار» پس از سخن گفتن از روش گزارش خویش و زبانی که درین ترجمانی بکار گرفته و کوششی که تا سرحدّ توانایی برای سادگی و روشنی‌ی ترجمه و در همان حال، نگاهداری‌ی واژگان زیبای فارسی با فرهنگ پربار همراه آنها ورزیده و پرهیزی که از کاربرد واژه‌های ترکی و تازی برای ترجمه‌ی زبان شگفت و زیبای کهن داشته است، اشاره‌یی تلخ به روشهای آسان‌گیرانه‌ی پاره‌یی از هم‌روزگاران دارد و دردمندانه گلایه می‌کند که: «ما در این سرزمین، در کنار شیفتگان به فرهنگ این بوم، گروهی را می‌شناسیم که یا دلبستگی چندانی به آثار کهن فرهنگ خویش ندارند یا اگر علاقه‌ای هست، در طلب آن، حاضر به ممارست و تحمل درستی راه نیستند. همه چیز را باید آماده برخوانی گسترده نهاد تا این دوستان آسانی طلب، بی‌زحمتی، از هر نعمت برخوردار شوند. شاید حق با آنان باشد و ما به بیراه رفته باشیم»^{۲۰} اما این بیراه دل‌انگیز، راه به قله‌های سرکش فرهنگ ما دارد و من آنرا برمی‌گزینم و کاش این گروه از دوستان نیز اندکی سختی به خود می‌دادند و در برابر، از لطف سخن دیرین نیز بهره می‌گرفتند و با دقت بیشتری به اصل منابع اساطیری ما نزدیک می‌شدند...»^{۲۱}

این گفتار استوار «دکتر بهار»، حساب همه چیز را روشن می‌کند و به خواننده آگاهی می‌دهد که میان دانشمندانمایی و میدان‌داری دانشورنمایان و در واقع کاسیکاران از یک سو و کار خاموش و دماغ‌سوز و فروتنانه و بدور از غوغای بازار و هیابانگ معرکه‌گیران از سوی دیگر، تفاوت از زمین تا آسمان است.

کار بنیادی و گزارش دانشگاهی «بندش» همین است که «بهار» بردبارانه بر سر آن درنگی دراز کرده و رنج فراوان کشیده و اکنون با شایستگی تمام به دست دوستداران فرهنگ ایرانی سپرده است. من آشکارا می‌گویم که این یک گزارش ساده نیست؛ بلکه کاری است کارستان در پویهی زبان فارسی و پهنی فرهنگ ایرانی. «این حلّه را تو از قیاس دگر حلّه‌ها بدان».^{۲۲}

«بندش» به ظاهر «نازکاندام» گزاردهی «دکتر مهرداد بهار»، کوه بخی است که بیشترینه بخش پیکر آن، هنوز از دیدگان کوتاه‌بین پوشیده و در آبهای ژرف پنهان است. هر گاه به جدّ، به شناخت آن و پژوهش هر چه بیشتر درباره‌ی آن روی آوریم، از دستاوردهای باورنکردنی و نوینی بهره‌مند خواهیم شد.

«بهار» گزارش خویش را – که خود «برگ سبزی» خوانده – به استاد «مری بویس» ایران‌شناس نامدار پیشکش کرده، که یادآور سنت شایسته‌ی بزرگداشت استاد در میان ماست.

۲۴۱

در هنگام خواندن و بررسی و پژوهش بخشهای این کتاب پاره‌یی پرسشها برایم پیش آمده که آنها را همراه با چند نکته و برداشت دیگر، در دنباله‌ی این گفتار می‌آورم. باشد که در ویرایش آینده‌ی کتاب، به کار آید.

– ۱۷/۳۴: «همه‌آگاه» را در گزارش hamāg – pūrsišnīg آورده و در پی نوشت درباره‌ی آن نوشته‌اند: «از مصدر پرسیدن به معنای استخبار، استطلاع، پژوهیدن و آگاهی خواستن. ظاهراً باید به معنای خبیر، آگاه و مطلع و برابر واژه‌ی انگلیسی well-informed باشد.» (۱۶۳ / یاد. ۷)
در همین بخش از کتاب (۶/۳۳ و ۲۸/۳۴ – ۲۹ و ۶/۳۵) «همه‌آگاهی» را در گزارش harvisp – āgāhīh آورده‌اند که برگردان دقیق آن است. در «گزیده‌های زادسپرم» نیز «هرویسپ آگاه» به معنی «همه‌آگاه» و «آگاه از همه چیز»^{۲۳} آمده است.

+ آیا بهتر نبود که در گزارش «هماگ – پورسشنیگ»، ترکیب «نیگ آگاه» را می‌آوردند که با ترکیب انگلیسی‌ی یادکرده نیز، اینهمانی‌ی معنایی دارد؟

– ۱۲/۳۷: «سلطه» را در گزارش čērīh پهلوی آورده و در پی نوشت (۱۶۳ / یاد. ۱۷) در روشنگری‌ی همین واژه‌ی پهلوی، نوشته‌اند: «چیرگی، غلبه، سلطه مطلق».

+ آیا بهتر نبود که در متن هم «چیرگی» را (که هم‌ریشه‌ی همان واژه‌ی پهلوی است) می‌آوردند؟

– ۵/۳۹: «هستی مازی» را در گزارش astōmandīh آورده‌اند و در پی نوشت درباره‌ی آن

می خوانیم: «وجود مادی، مادیت». (۱۶۴/یاد. ۲)

+ آیا بهتر نبود که در متن «استومندی» می آوردند که اکنون در فارسی واژه‌ی چندان ناشناخته‌ی نیست؟ (در جاهای بسیار دیگری، واژه‌ها یا همکردهای پهلوی را به همان گونه که بوده و یا با اندک دگرگونی در آوانوشت، درین گزارش آورده‌اند.)

— ۲۰/۴۰: «احجار کریمه» را که در فارسی برای سنگهای گرانبها یا گوهرها بکار می‌رود، در گزارش 'std'1 یا 'std'1 — که بنا بر پی‌نوشت (۱۶۴/یاد. ۱۴) «معنای آن روشن؛ ولی قوائت آن ناروشن است.» آورده‌اند.

+ آیا با رویکرد به درونمایه‌ی این متن و شیوه‌ی برگزیده‌ی گزارنده در برتری دادن واژه‌های زیبای فارسی بر واژه‌های ترکی و تازی، بهتر نبود که گامی فراتر از عادت و سنت برمی‌داشتند و «سنگهای گرانبه» را به جای آن می‌آوردند؟

— ۷/۴۳: «منازل قمر» در اشاره به تعبیر اخترشناختی بیانگر مرحله‌های گذار ماهیانه‌ی «ماه» آمده است.

+ درست‌ست که این ترکیب عربی‌مآب در نوشتارهای اخترشناختی فارسی (به پیروی از عربی) کاربرد دارد؛ اما آیا نمی‌شد که درین جا، «خانه‌ها (پایگاهها) ی ماه» را به جای آن بگذارند؟ — ۱/۴۸: «رقیب» را در ترکیب «هر دو آفرینش رقیب» و در یادکرد از آفرینشهای دوگانه‌ی مینوبان همزاد آغازین (سپند مینو و انگره مینو) آورده‌اند.

+ آیا «همستار» در چنین متن و زمینه‌ی، جایگزین بهتر و سزاوارتری برای «رقیب» (با آن بار معنایی که در فارسی دارد) نیست؟ — ۱/۵۰: «مخلوق مینوئی».

+ آیا «میتویان» یا «آفریدگان میثوی» درین متن، برازنده‌تر نیست؟ — ۲/۵۰: «بطور متوسط» را در گزارش andar mayānagān آورده‌اند.

+ آیا «به میانگی» بهتر از آن نیست؟ — ۱۴/۵۰: «صورت مادی» در عبارت «اگر شما را به صورت مادی بیافرینم...» آمده است. + آیا «به پیکر استومند» جایگزین بهتری برای آن نیست؟

— ۱۵/۷۱ و ۱۷: «آرزور گریوه» و «کوه آرزور» جداگانه آمده است. در پی‌نوشت (۱۷۱ — ۱۷۲/یاد. ۵ و ۱۷) این هر دو نام، کوهی در شمال یا در سمت روم و بر در دوزخ و جایگاه دیوان شناسانده‌شده و به یکدیگر بازگرد داده شده است. + آیا این دو ترکیب، به دو کوه اشاره دارد یا بازآمد نادرست یک نام در متن‌ست؟ درین باره روشنگری نکرده‌اند.

— ۱۸/۷۲: «اوسیندکوه» نام کوهی در آذربایجان شناسانده شده است.

+ آیا این همان «اوسیندام‌کوه» ست که در ۱۵/۷۱ آمده و در پی‌نوشت (۱۷۱ — کوهها — یاد. ۶) برابر us. handava در اوستا و نام کوهی در میانه‌ی دریای فراخکرد خوانده

شده است؟

با رویکرد به گزارش «جغرافیای اساطیر ایران» از گزارنده‌ی همین متن^{۲۴} و اینهمانی‌ی دریای فراخکرد و اقیانوس هند در آن گزارش، آیا «اوسیندکوه» در آذربایجان را می‌توان با آن یکی شمرد؟ آیا «اوسیند» دگردیسه‌یی از «اسوند» (= سهند) نیست؟ درین باره روشنگری نشده است. — ۲۲/۷۲ (و نیز ۲۸/۱۳۴): «دُنباوَند» آمده است.

+ این نام در همه‌ی فرهنگهای فارسی «دُنباوَند» (= دَماوند) نگاشته شده است. آیا آوانوشت «دُنباوَند» پشتوانه‌یی دارد یا نادرستی‌ی چایی‌ست؟ — ۶/۸۲ — ۱۷: «هیزم درخت کهکیو (?)» آمده است.

+ در «نیریز فارس»، درختی به نام «کهگم» هست. آیا «کهکیو» درین متن، با آن پیوندی دارد؟ — ۲۰/۹۴ (و ۱۴/۹۵ — ۱۵): «فَرّه بود» و «بی بود» و «فَرّه بودی» و «بی بودی» آمده است. + درباره‌ی این ترکیبها، هیچ‌گونه روشنگری نکرده‌اند.

— ۲۲/۱۰۰: «چیز» را در عبارت «درباره‌ی چیزچیز که به چه گونه‌ای آفریده شده است...» در گزارش hāmōyēn آورده‌اند؛ اما در پی‌نوشت (۱۸۸/یاد. ۱) همین واژه را به «همه» برگردانده‌اند. + آیا درست این نبود که در متن هم «درباره‌ی همه چیز که...» می‌آوردند؟

— ۲۶/۱۰۲ — ۲۸: در اشاره به مرغ «آشورُشت» گفته شده است: «اگر ناخن (گرفته‌شده) افسون نشده باشد، دیوان و جادوان (آن‌را) ستانند، تیرگونه بر او افکنند و کشند. بدین روی، آن مرغ، ناخن را، اگر افسون نشده باشد، ستاند و خورد. تا دیوان و جادوان (آن‌را) کار نفرمایند. چون افسون شود، (جغد آن‌را) نخورد و دیوان بدان وسیله گناه کردن نتوانند...»

+ گویا درین عبارت، «نشده باشد» و «نخورد» در بخش اخیر، به سهو قلم یا بر اثر نادرستی‌ی چایی به جای «شده باشد» و «بخورد» آمده باشد؛ زیرا دو بخش عبارت با هم ناهمخوان‌ست و با خویشکاری آن مرغ سازگاری ندارد.^{۲۵}

— ۲۸/۱۴۲ — ۳۱: گفته شده است که «فَرّه زردشت پیش از آن که او جفت گیرد، در دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان‌فَرّه سپرده شده است.» و در پی‌نوشت (۱۹۶/یاد. ۱۷) آورده‌اند: «فَرّه با معنای مبهم خود، نور، نطفه و شاید خود فَرّه.» اما در ۱۶/۱۵۲ — ۲۱ می‌خوانیم که تخم (نطفه) زردشت به زمین و سپس به ایزد اناهید سپرده شده است تا به هنگام، به مادران سوشیانتها درآیزد.

+ جا داشت که درباره‌ی دوگونگی‌ی این دو گزارش متن، در پی‌نوشت روشنگری می‌شد. — ۱۶۳/یاد. ۱۱: در گزارش tan andar hanjīd آورده‌اند: «تن درکشیدن به معنی درهم فرورفتن، خود را جمع کردن، خود را درهم فشردن است.»

+ در فارسی «تن زدن» را در برابر این تعبیر پهلوی داریم که در فرهنگها به معنی‌های خاموش شدن، درنگ کردن، بردباری کردن، آسودن، درگذشتن، روی گرداندن و خودداری ورزیدن آمده و کاربردهای زیادی در شعر و نثر کهن دارد. مولوی می‌گوید: «چون که زاغان خیمه در گلشن زند /

بیلان پنهان شدند و تن زدند».

— ۲۲/۱۶۸: «ریشه شناسانه» آمده است.

+ آیا «ریشه شناختی» ترکیب بهتری نیست؟

— ۱۶۹/۱۶۹: در اشاره به jay (یوغ) گفته شده است: «چوبی است بلند به طول دو دست که در دو طرف شانه و در طول آن قرار می‌گیرد. این چوب را، چنانچه هنوز بویژه در کرانه‌های دریای خزر مرسوم است، بر شانه قرار می‌دادند و به دوسوی آن بار آویزان می‌کردند.»
+ گفتنی است که این چوب را در شمال ایران «چانچو» و در جنوب «گندز» می‌نامند. دهخدا برین گمان است که شاید «چانچو» شکسته «شانه چوب» و مرکب از «چانه» (به معنی «شانه») و «چو» (مخفف «چوب») باشد.

این چوب را در سرزمینهای آسیای خاوری، از جمله چین هم بکار می‌برند. آیا نمی‌توان پنداشت که نام آن از یکی از زبانهای آن منطقه به فارسی راه یافته باشد؟

— ۱/۱۷۸: «یک یوجیست (= Yujyastay اوستایی) برابر ۱۶ هاسر است.»

+ هرگاه «هاسر» — چنان که در جاهای دیگری از همین کتاب آمده است — برابر با ۷۰۰ متر یا هزارگام باشد، چگونه یک «یوجیست» برابر ۱۶ هاسر برآورد شده است؛ در حالی که در متن، یک «یوجیست» فاصله‌ی برای پاسپانی‌ی سگ از گوسفندان خوانده شده است؟
آیا فاصله‌ی ۱۴ خانه که دارمستتر در پی نوشت بند ۴۵ از فرگرد پانزدهم «وندیداد»^{۲۶}، آن را برابر یک «یوجیست» انگاشته است، درست نیست؟ در ۳۰/۸۵ در همین کتاب، یک هاسر برابر یک چهارم فرسخ دانسته شده است.

— ۱۸۰/۱۸۰: «بسیاری [از] نامهای محلی در کرانه خلیج فارس و حتی دور از ساحل، شامل ترکیبهایی است که یک جزو آنها موغ یا مُغ یا مُز است، مانند خورموغ، هرْمُز (که شکل دیگری از خورموغ است) و جز آنها.»

+ می‌توان افزود که نام مرکز منطقه‌ی «دشتی» در نزدیکی «بندر بوشهر»، «خورموغ» است.
— ۱۸۲/۱۸۲: ۲۴ — ۲۷ — ۲۹ — ۳۰. از نام ۶ گونه ماهی یاد کرده و در برابر هر یک افزوده‌اند: «نام او در اوستا نیامده است». اما در متن (۹/۸۶ — ۱۰) می‌خوانیم که: «این نام ماهیان به اوستا (آمده) است.»

+ پس درست این بود که در پی نوشت می‌آوردند: «در اوستای کنونی نیامده است.»

— ۱۸۳/۱۸۳: ۴۳: در گزارش dō-bazagān ud ē-bazagān آورده‌اند: «ظاهراً این است که

تر و ماده یا بر یک درخت است، یا هر یک جدا از دیگری است؛ مانند خرما.»

+ در واژگان گیاه‌شناسی امروز، درین مورد، تعبیرهای «یک پایه» و «دوپایه» بکار می‌رود.

— ۱۸۴/۱۸۴: ۵۸: «گل بانوگ شپَرْمَم (= بانو اسپرغم) بنا به بندهش، متعلق به سپندارمذ،

الهه زمین است و بانو خود اشاره به اوست.» اما در متن (۲۵/۸۸) گل «پلنگ مشک» ویژه‌ی

«سپندارمذ» و «بانو اسپرغم» ویژه‌ی «زامیاد» دانسته شده است.

+ هرچند که میان «سپندارمذ» و «زامیاد» گونه‌ی اینهمانی هست؛ اما در متن از آن دو، جداگانه نام برده شده و دو گل بدانان ویژگی یافته است. پس جا داشت که در پی نوشت درین باره روشنگری بسنده می‌شد.

— ۱۹۰/یاد. ۲۲: «... چون اَشم و هو در پایان دعا می‌آید، اردیبهشت را نیز در پایان گروه امشاسپندان می‌انگارد.»

+ اما نویسنده‌ی متن می‌گوید: «... هُرمزد اَشم و هویی بگفت و اردیبهشت را بُن همه میثوان فراز گماشت، چنان که بهمن مهین و اردیبهشت بُن است؛ زیرا همه یَزِشها را به سُر اَشم و هو است که برترین پرهیزگاری و برتر از همه چیز است.» (۱۱۱ — ۱۱۲)

«فَرَتَبخ» درین عبارت، «به سُر» به معنی «در سُر»، در سرآغاز آورده است و می‌گوید چون «اَشم و هو» نیایش آغازین است و در سر همه‌ی یَزِشها (نیایشها و نمازها) می‌آید، پس «اردیبهشت» (که جز همان «اَشم و هو» نیست) بُن (یعنی بنیاد) و اصل همه‌ی میثوان است و «بهمن»، بزرگترین «مهین» آنان به شمار می‌آید.

— ۲۹/۱۹۶: در اشاره به نام wispān friyā گفته شده است: «همان است که در شاهنامه فرنگیس خوانده شده است.»

+ در برخی از دستنوشتها و به پیروی از آنها در پاره‌ی از چاپها چنین است؛ اما در شاهنامه، ترجمه‌ی عربی «بُنداری» و «داستان سیاروش» به تصحیح و توضیح «م. میثوی» و شاهنامه‌ی ویراسته‌ی «ج. خالقی مطلق»، این نام «فریگیس» آمده است.
جا داشت که از دوگونگی نگارش این نام در فارسی و در دستنوشتها و چاپهای شاهنامه یاد می‌کردند.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نشانه‌گذارهای متن و یادداشتها به نسبت دقیق است و پیداست که دلسوزی فراوان در آن بکار برده شده است. اما کار بُرد کمان () برای افزودن واژه یا واژه‌هایی بر متن، به جای کمان شکسته [] — که در همه‌ی پژوهشها و ویرایشهای متن شناختی پذیرفته شده است — درست نمی‌نماید.

از دیدگاه درست‌نویسی در چاپ نیز، این کتاب از نمونه‌های انگشت‌شمارست و تنها ۹ مورد نادرستی چاپی (که تنها ۳ مورد از آنها برای خواننده‌ی عادی دریافتنی نیست) در همه‌ی کتاب به چشم من خورده است که برای آگاهی‌ی گزارنده و ناشر از آنها یاد می‌کنم:

— ۲۶/۴۴: ایر (ابر)، ۲۷/۴۸: کوبید (گوید)، ۱۶/۹۱: دین (دین)، ۸/۱۶۴: خل [واژه]، (خل [واژه])، ۵/۱۷۱: افتاد است. (افتاده است.)، ۱۷/۱۸۴: بند ۴۶ (بند ۴۴)، ۷/۲۰۸: ایرانویج (ایرانویج)، ۹/۲۲۷: ۱۸۹ (۱۸۸)، ۱۸/۲۳۶: ۱۰۳ (۱۰۵).

در پایان این گفتار، سزاوارست که از همت و کوشش «محسن باقرزاده» مدیر «انتشارات توس» هم با ستایش و قدردانی یاد کنم که درین روزگار و انفسای صنعت چاپ و نشر کتاب، به نشر اثری با بازار فروش محدود دست زده و بایستگی فرهنگی را بر پروای سرمایه‌گذاری و بازاریابی برتری داده است.

با درود و بدرود

جلیل دوستخواه

تانزویل (استرالیا) - یکم شهریورماه ۱۳۷۰



بازتردها و پی‌نوشتها

۱. درباره‌ی چگونگی‌ی این روایتها، ← سرآغاز و پیشگفتار کتاب «داستان رستم و سهراب»، روایت نقالان، نقل و نگارش «مرشد عباس زریری»، ویرایش «جلیل دوستخواه»، انتشارات توس - تهران ۱۳۶۹.
۲. برای آشنایی با بخشی ازین کوششها و پژوهشها ← پیشگفتار و پیوست کتاب «اوستا / کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی»، گزارش و پژوهش «جلیل دوستخواه»، انتشارات مروارید - تهران ۱۳۷۱.
به منظور دریافت آگاهی بیشتر و فراگیرتر درین زمینه، می‌توان به «کتابشناسی ایران» فراهم‌آورده‌ی «دکتر ماهیار نوابی» از انتشارهای «بنیاد فرهنگ ایران» (و بویژه جلدهای یکم و دوم آن) روی آورد.
۳. از جمله‌ی این متنها می‌توان از کتاب بزرگ «دینکرت» (دینکرد) نام برد که هرچند بخشهایی از آن گم شده، بازمانده‌ی آن، خود دانشنامه‌یی بزرگ و گنجینه‌یی سرشارست. برای آشنایی با چگونگی‌ی درونمایه و بخشهای این متن کهن ← دکتر محمدجواد مشکور: درباره‌ی دینکرد، تهران - ۱۳۲۶.
۴. «دکتر مهرداد بهار» در مقدمه‌ی «واژه‌نامه‌ی گزیده‌های زاداسپرم» (بنیاد فرهنگ - تهران ۱۳۵۱) و مقدمه‌ی «پژوهشی در اساطیر ایران» (توس - تهران ۱۳۶۲) و پیشگفتار کتاب کنونی، بدین دشواریهای جانکاه

اشاره‌های دردمندانه‌یی دارد که دست‌اندرکاران پژوهش، مفهوم آنها را به خوبی درمی‌یابند.

۵. این کتاب که پس از «دینکرد» پراهمیت‌ترین متن بازمانده از زبان فارسی میانه (پارسیک یا پهلوی ساسانی یا پهلوی جنوبی) است، در فارسی میانه *Bun-dahišn* خوانده می‌شود که همگردی‌ست از دو پاره‌ی *bun* (بن، آغاز) و *dahišn* (برابر واژه‌ی فارسی دهش به معنای آفرینش) و بر روی هم می‌توان معنای «آغاز آفرینش» را از آن دریافت. «استاد بهار» با رویکرد به اشاره‌های نویسنده، معنای «آفرینش آغازین» را برای آن درخور می‌داند؛ اما دانشور پارسی «ج. تاوادیا» آن را به «آفرینش بنیادی» ترجمه کرده است. (ج. تاوادیا: زبان و ادبیات پهلوی، فارسی میانه - ترجمه س. نجم‌آبادی، تهران ۱۳۴۸، ص ۹۱).

۶. بندهش، پیشگفتار - ص ۱۴.

۷. «بندهش هندی» به ترجمه‌ی «رقیبه بهزادی» در سال ۱۳۶۸ از سوی «مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی» در تهران انتشار یافت. متأسفانه این ترجمه و یادداشتها و افزوده‌های آن از ارزش پژوهشی درخور چنین متنی برخوردار نیست و مترجم، خود در پایان پیشگفتار کتاب، از کهنگی آوانوشت و دست‌نویس بودن یادداشتها و فهرست واژه‌ها یاد می‌کند و آنرا معلول فراهم نبودن شرایط می‌شمارد و از «خواننده صبور» می‌خواهد که این نقایص را همراه با معایب دیگر کار ببخشد!

برسدنی‌ست که هر گاه متن کامل بندهش (بندهش ایرانی) گزارش «دکتر بهار» با سنجش هر سه دست‌نوشت ایرانی و ژرفکاری در دهها منبع و مأخذ پژوهشی ارزشمند و با دقت دانشی ویژه‌ی ایشان نشر نمی‌یافت، «خواننده صبور» از ترجمه‌ی «بندهش هندی»، بدین‌گونه که هست، چه سودی می‌برد؟

۸. همین واقعیت تلخ که «زبان فارسی دری» پس از گذشت بیش از دو قرن و در پی چندین زبان زنده‌ی دیگر جهان، پذیرای گزارش کاملی ازین متن مهم «فرهنگ کهن ایرانی» می‌شود، می‌تواند به روشنی حکایتگر حال و روز فرهنگی‌ی ما باشد!

9. eschatology

10. Counter-creating

۱۱. بندهش، پیشگفتار - ص ۱۲.

12. Cosmogonic calender

۱۳. *sošyānt* یا *sošyāns* به معنای «رهاننده، رهایی‌بخش» لقب یا عنوان سه تن از فرزندان «زرتشت» است که بر پایه‌ی باورهای دینی مزدپرستان در پایان جهان، هر یک به فاصله‌ی یک هزاره، از تخمه یا فزهی زرتشت که در آبهای دریاچه‌ی کیانسه (هامون) نگاهداری می‌شود و ایزد بانوی آنها نگاهبان آن‌ست و از مادرانی دوشیزه به جهان خواهند آمد و کار رهایی‌بخشی مردمان و جهان را در خویشکاری دارند.

۱۴. *fraškard* در فارسی میانه (= *frašō.kərəti* در اوستایی) به معنای نوسازی و تازه کردن دین و جهان، کاری‌ست که واپسین سوشیانت در خویشکاری دارد و پس از رستاخیز جهان به یاری پاکان و نیکان به انجام خواهد رساند.

۱۵. بندهش، سرآغاز فهرست نامها - ص ۲۰۱.

۱۶. تعبیرهای میان دو کمانک « درین بند و سه بند پس از آن، از پیشگفتار «بندهش» است.

۱۷. مهرداد بهار: واژه‌نامه بندهش، بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۰.

۱۸. بندهش، پیشگفتار - ص ۱۵.

۱۹. «چو دیدار یابی به شاخ سَخُن / بدانی که دانش نیاید به بُن ... / اگر جان همی خواهی افروختن / زمانی

میاسای از آموختن / جوگویی که وام خرد توختم / همه هر چه بایستم آموختم / یکی نغز بازی کند روزگار /
که بنشاندت پیش آموزگار ...»

۲۰. راه درست - هر چند دشوار و طاقت‌سوز - همین‌ست که «بهار» و بهارها رفته‌اند. تن‌آسانی و آسایش‌جویی راه فرهنگ ما نیست. بزرگان این فرهنگ، همه ما را به سخت‌کوشی و برتافتن رنج‌های راه فراخوانده‌اند؛ از «رودکی» که گفت: «اندر بلای سخت پدید آید / فضل و بزرگمردی و سالاری» تا «فردوسی» که سرود: «به رنج اندر آری تنت را رواست / که خود، رنج بردن به دانش سزاست» و «حافظ» که فرمود: «نازپرورد تنم نیزد راه به دوست / عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد» و «عمادالدین نسیمی» که در پای چوبه‌ی دار بانگ برزد: «حیات زنده‌دلان جز به عشقبازی نیست / مبار عشق به بازی که عشق، بازی نیست!»

۲۱. بندهش، پیشگفتار، صص ۱۵ - ۱۶.

۲۲. جا دارد که برای آفرین «مهرداد بهار»، بیتی از چکامه‌ی شیوای «جغد جنگ» یادگار جاودان پدر بزرگوار او، زنده‌یاد «محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)» را با دگرگونی‌ی یک واژه درین جا بیاورم:

«بر این گزارش آفرین کند کسی که پارسی شناسد و بهای او»

۲۳. مهرداد بهار: واژه‌نامه‌ی گزیده‌های زاداسپر، بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۱، ص ۶۰.

۲۴. مهرداد بهار: پژوهشی در اساطیر ایران، پاره‌ی نخست، انتشارات توس - تهران ۱۳۶۲ و

Bulletin of the Iranian Culture Foundation, Vol. 1, Part 1, 1969

۲۵. درین باره، همچنین - و ندیداد، فرگرد هفدهم / بندهای ۱ - ۱۰ و پی‌نوشت بند ۲، در اوستا، پیشین، ج ۲، صص ۸۴۱ - ۸۴۴.

۲۶. اوستا، همان، ج ۲، صص ۸۲۲ - ۸۳۳ و ۱۰۹۱.